

حافظ و شکسپیر: دیدار شرق و غرب*

نوشته و ویرایش اسکالموفسکی
ترجمه دکتر زهره زرشناس

سانت‌های شکسپیر و غزلیات حافظ هر دو به سبب پیچیدگی و ابهامشان از شهرت بسیاری برخوردارند. اما وجوه مشترک این دو گونه شعر بیش از آن است که تنها به صفت ابهام و پیچیدگی محدود شود. بطور کلی باید گفت هر دو نوع شعر، ترانه‌های عاشقانه‌ای هستند با سبکی متکلف و مبالغه‌آمیز که الهام‌بخش آنها شخصیت‌هایی ناشناس اند که ما حتی درباره جنسیت آنان نیز نمی‌توانیم بقطع و یقین حکم کنیم [رک. کاربرد متناوب معشوق (به صیغه مذکر) و معشوقه (به صیغه مؤنث) در شعر حافظ و مطابقت آن با محبوب^۱ (lovely boy) (سانت ۱۲۶-۱) و محبوبه (mistress) (سانت ۱۵۴-۱۲۷) در آثار شکسپیر]. هیچ ارتباط یا تأثیرپذیری ادبی مستقیمی میان شاعر ایرانی قرن چهاردهم میلادی و نمایشنامه‌نویس انگلیسی که دو قرن بعد راه او را دنبال می‌کند نمی‌توان فرض کرد. اما، نشانه‌هایی چند از ارتباط غیرمستقیم دو سبک وجود دارد. پاره‌ای همانندیهای شگفت‌آور در انتخاب استعاره‌ها، طرح موضوع و درجه اغراق، میان غزلها و سانت‌ها وجود دارد که آشکار می‌کند هر دو شاعر در اصل نوع واحدی از شعر را به کار می‌برند؛ و محتمل است که هر دو سبک، ریشه در سنتی کهن و مشترک داشته باشد. به نظر می‌رسد که شکسپیر متأثر از سنت اناکراونی^۳ باشد که از راه شعر لاتینی (عمدتاً شعر هوراس [Horace]) در اروپا رواج یافت و در دوره رنسانس از تجدید حیات کلی برخوردار گشت. این ظهور مجدد با علاقه شدید به مزامیر داود در عهد عتیق همراه بود که می‌توان آن را نماینده سنت شرقی قدیم شعر نیمه عاشقانه/ نیمه مداحانه دانست که شاید غزل دنباله آن باشد. اما حتی اگر نتوان وجود ارتباط تاریخی میان این سنتها را اثبات کرد، همانندیهای میان

سانت‌های شکسپیر و غزلیات حافظ هر دو به سبب پیچیدگی و ابهامشان از شهرت بسیاری برخوردارند. اما وجوه مشترک این دو گونه شعر بیش از آن است که تنها به صفت ابهام و پیچیدگی محدود شود. بطور کلی باید گفت هر دو نوع شعر، ترانه‌های عاشقانه‌ای هستند با سبکی متکلف و مبالغه‌آمیز که الهام‌بخش آنها شخصیت‌هایی ناشناس اند که ما حتی درباره جنسیت آنان نیز نمی‌توانیم بقطع و یقین حکم کنیم [رک. کاربرد متناوب معشوق (به صیغه مذکر) و معشوقه (به صیغه مؤنث) در شعر حافظ و مطابقت آن با محبوب^۱ (lovely boy) (سانت ۱۲۶-۱) و محبوبه (mistress) (سانت ۱۵۴-۱۲۷) در آثار شکسپیر]. هیچ ارتباط یا تأثیرپذیری ادبی مستقیمی میان شاعر ایرانی قرن چهاردهم میلادی و نمایشنامه‌نویس انگلیسی که دو قرن بعد راه او را دنبال می‌کند نمی‌توان فرض کرد. اما، نشانه‌هایی چند از ارتباط غیرمستقیم دو سبک وجود دارد. پاره‌ای همانندیهای شگفت‌آور در انتخاب استعاره‌ها، طرح موضوع و درجه اغراق، میان غزلها و سانت‌ها وجود دارد که آشکار می‌کند هر دو شاعر در اصل نوع واحدی از شعر را به کار می‌برند؛ و محتمل است که هر دو سبک، ریشه در سنتی کهن و مشترک داشته باشد. به نظر می‌رسد که شکسپیر متأثر از سنت اناکراونی^۳ باشد که از راه شعر لاتینی (عمدتاً شعر هوراس [Horace]) در اروپا رواج یافت و در دوره رنسانس از تجدید حیات کلی برخوردار گشت. این ظهور مجدد با علاقه شدید به مزامیر داود در عهد عتیق همراه بود که می‌توان آن را نماینده سنت شرقی قدیم شعر نیمه عاشقانه/ نیمه مداحانه دانست که شاید غزل دنباله آن باشد. اما حتی اگر نتوان وجود ارتباط تاریخی میان این سنتها را اثبات کرد، همانندیهای میان

غزل مرکب از مجموعه‌ای از ابیات مستقل است که از طریق وزن و قافیه متحد می‌شوند. از آنجا که هر بیت غزل به یکی از جنبه‌های مختلف علایق شاعر می‌پردازد، خواننده ناآشنا ممکن است این نوع ادبی، بخصوص نمونه‌های دوران کلاسیک آن را، فاقد وحدت موضوعی و نظم منطقی تلقی کند. از خواننده ایرانی انتظار می‌رود که با عالم سخن شاعر از پیش آشنا باشد در غیر این صورت تلمیحات شگفت‌آور و غالباً استادانه را که در هر غزل آمده است در نخواهد یافت. زیرا برای شاعر ایرانی، آنچه تضمین‌کننده وحدت و انسجام شعر اوست همانا این حقیقت است که تمامی ابیات شعرش، اشاره‌ای به عالم سخن وی دارند به گونه‌ای که حتی مجموعه‌های ابیات بظاهر پراکنده و ناهمگون

نیز می تواند در ذهن خواننده یا شنونده اثر وی بمنزله قطعه شعری واحد پذیرفته شود.

در مقایسه سانت و غزل، می توان مجموعه ای از سانت ها را تقریباً بمنزله غزلی دانست که هر بیتی از آن در قطعه شعر مستقلی از اجمال به تفصیل رسیده است. در مقابل، هر غزل را می توان مجموعه ای بسیار فشرده از سانت ها تلقی کرد. در حقیقت، همه غزلهای حافظ پریشان و بی نظم نیستند، در بسیاری از آنها وحدت و پیوستگی موضوع و مایه به چشم می خورد و نیز تعدادی از سانت های شکسپیر واقعاً مستقل نیستند و بیشتر بخشی از یک رشته طولانی تر از شعرها به شمار می آیند.^۴

سانت و غزل هر چند از لحاظ شکل و صورت با یکدیگر فرق دارند از جنبه های متعدد قابل مقایسه اند. با آنکه تناظر دقیقی که حتی تا سطح ساخت عبارت پیش می رود میان این دو نوع اثر مشاهده می شود، اما مقاله حاضر فقط به وجوه اشتراك در مایه های شعری می پردازد. اساساً هر يك از سانت های شکسپیر را خواه از محبوب سخن بگوید یا از محبوبه^۵، می توان به يك مضمون واحد تبدیل کرد: برای مثال، بی وفایی محبوب^۶، زیبایی خارق العاده محبوب^۷ یا فراق محبوب^۸. در این مقاله خواهیم دید که قرینه اکثر موضوعهای سانت های شکسپیر در ابیات غزلهای حافظ نیز دیده می شود.

به درستی می توان گفت که مجموعه مایه ها در يك اثر ادبی، بازتابی از عالم سخن صاحب اثر است. عالم سخن دو شاعر مورد بحث از سه رکن بنیادی، به تنهایی و یا در ترکیب با یکدیگر تشکیل شده است: ش (= شاعر / راوی)، ع (= عشق وی)، م (= محبوب)، ش + ع، م + ع و ش + م. این بررسی که به جنبه های ساختاری نمی پردازد، مقایسه ای موضوعی و منظم از وجوه مشترك علایق دو شاعر را به دست می دهد، تا بتوان به گونه ای پیش زمینه عالم سخن این دو شاعر را باز ساخت.

ش — (۱) سالخورده است، (۲) اسیر عشق م است، (۳) شعر می سراید.

ع — (۱) مطلق و جاوید است، (۲) برای ش محنت زاست، (۳) مایه تسلای خاطر است.

م — (۱) سنگدل است، (۲) جوان و زیباروست، (۳) عهدشکن و اغلب دور از ش است، (۴) بی وفاست.

ش + ع — (۱) پیامدهای جسمی ع برای ش:

(الف) ش در هم شکسته، بیمار و رو به مرگ است؛

(ب) آرام و خواب ندارد؛

(ج) اغلب می گرید، آه می کشد و غیره

(۲) پیامدهای روحی ع برای ش:

(الف) نقش م همیشه در خاطر ش حاضر است؛

(ب) بالاتر از م در زندگی وجود ندارد؛

(ج) ش به سایرین رشک می برد - حتی به اشیاء

مادی که با م در تماسند؛

(د) شعر محصول بی واسطه عشق ش است.

م + ع — (۱) م پروایی از ش یا عشقش و یا شعرش ندارد.

(۲) م بوالهوس و خودسر و سلطه جوست؛ بر سر مهر

حاشیه:

* این مقاله ترجمه ای است از

Wojciech Skalmowski, "Hafiz and Shakespeare: An East-West Encounter," *Acta Iranica*, Vol. 25, pp. 583-591, 1985.

(۱) Sonnet: قصیده ای است مشتمل بر ۱۴ بیت که شعری ایتالیا آن را در قرن ۱۳ میلادی ابداع کردند.

(۲) در اینجا بخشی از سانت ۱۲۶ به عنوان نمونه می آید:

O thou, my lovely boy, who in thy power

Dost hold Time's fickle glass, his sickle hour.

(۳) Anacreon، شاعر غنایی یونان که ظاهراً از ۵۶۳ تا ۴۷۸ قبل از میلاد می زیسته و اشعار بزمی دلپذیری داشته است. اشعار معروف او در مدح شعر، شراب و عشق است. از اشعارش زیاد بجانمانده و بیشتر اشعاری که به او نسبت می دهند از دیگران است.

(۴) برای مثال: سانت ۱۵ و ۱۶ - م.

(۵) black lady: برای روشن شدن مقصود شاعر از واژه مذکور، سانت ۱۲۷ به عنوان نمونه در اینجا می آید:

In the old age black was not counted fair,
Or if it were, it bore not beauty's name;
But now is black beauty's successive heir,
And beauty slander'd with a bastard shame;
For since each hand hath put on nature's power,
Fairing the foul with art's false borrow'd face,
Sweet beauty hath no name, no holy bower,
But is profan'd, if not lives in disgrace.
Therefore my mistress' brows are raven black,
Her eyes so suited, and they mourners seem
At such who, not born fair, no beauty lack,
Sland'ring creation with a false esteem.
Yet so they mourn, becoming of their woe,
That every tongue says beauty should look so.

نیز رجوع کنید به: سانت ۱۵۲-۱. سانت های ۴-۱۵۳ فقط اشاره ای به این موضوعها دارد و در این جا به حساب نیامده است. - م.

(۶) سانت ۴۲-۴۰، ۹۳ و ۱۴۳ - م.

(۷) سانت ۵۹، ۷۰، ۱۰۶ و ۱۰۸ - م.

(۸) سانت ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۱۰۹ و ۱۱۰. به نظر می رسد که ترتیب سانت ها در چاپ خشتی ۱۶۰۹ با در نظر گرفتن این اصل بوده است: سانت ها حول مایه های مشترکی مرتب شده اند. - م.

حافظ و شکسپیر: دیدار شرق و غرب

«پس شادمان من، که دوست می دارد و دوست داشته می شود/ که از یاد نخواهد برد و از یاد نخواهد رفت» (بیت ۱۳-۱۴).
حافظ/۱: ۴۶

گل در برومی در کف و معشوق^{۱۴} به کامست
سلطان جهانم به چنین روز غلامست

م (۱) — دو شاعر، جوانی و زیبایی خارق العاده محبوب را می ستایند. این ستایش اغلب با اشاره به بی اعتنایی و سنگدلی وی همراه است، هرچند که این بی مهریها گاهی بخشیده شده و ناگزیر پذیرفته می شوند:

«بیش از این بر آنچه کرده ای، اندوهی نیست/ گلهای سرخ خار دارند و چشمه های نقره ای گل...» (سانت ۲-۱ و ۳۵)
حافظ ۹/۲۶:

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج
فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست

م (۲) — محبوب طبعاً آن قدر زیباست که به زیور آرایش نیازی ندارد و ستایش شاعر نیز نمی تواند چیزی بر او بیفزاید: «همواره ترابی نیاز از آراستن دیده ام/ و ترا به آب و رنگ و خال و خط نیازی نیست» (سانت ۲-۱ و ۸۳)^{۱۵}
حافظ ۷/۱۹۰:

گوهر پاک تو از مدحت ما مستغنیست
فکر مشاطه چه با حسن خداداد کند

در حقیقت زیبایی محسوب مطلق فرض شده است در نتیجه فراتر از زیبایی خورشید، ماه، بهار و گلهاست. اساس سانت ۹۹ بر این محور قرار دارد که همه گلهای باغ زیبایی شان را از محبوب ربوده اند و این بازتاب مضمونی مکرر در غزلیات حافظ است، برای مثال:

حافظ ۱۵/۳۲۹:

بر گلشنی اگر بگذشتم چو باد صبح
نی عشق سرو بود و نه شوق صنوبرم^{۱۶}

م (۱+۲) — ستایش زیبایی محبوب اغلب با نکوهش سنگدلی وی همراه است، در سانت ۱۰۵ می بینیم که محبوب در اصل باید زیبا، مهربان و درست پیمان باشد اما دریغا:

«زیبایی، مهربانی و درست پیمانی هر يك تنها می زید/ تاکنون هرگز این هر سه در يك تن نگنجیده است» (بیت ۱۳-۱۴)
حافظ ۹ و ۱۷۷/۵:

وفاو عهد^{۱۷} نکو باشد ار بیاموزی
و گر نه هر که تو بینی ستمگری داند
به قد و چهر هر آنکس که شاه خوبان شد
جهان بگیرد اگر دادگستری داند^{۱۸}

م (۳) — نه تنها محبوب غالباً از شاعر دور است، بلکه امیدی

نمی آید (این مسئله خود منجر به رابطه ش+م (۱) می شود).

ش+م — (۱) ش به گدایی شفقت م می شتابد.

(۲) ش زیبایی م را می ستاید.

(۳) ش بی مهری م را نکوهش می کند.

(۴) ش، م را به گذر عمر، آمدن پیری و زوال زیبایی، هشدار می دهد.

با آنکه همه این نکات متناظر را به تفصیل می توان شرح داد، در اینجا فقط به ذکر مثال برای مواردی اکتفا خواهد شد که ابهام بیشتری دارند و در حالیکه اغلب گونه های متفاوت مضمونهای شعری شکسپیر در ابیات متعدد حافظ وجود دارد، جهت اختصار در هر مورد فقط يك مثال خواهد آمد.^۹

ش (۱) — شکسپیر و حافظ هر دو اغلب از سالخورده گی خود متأسف اند:

«... بیهوده می اندیشم او (زن) مرا جوان پندارد/ گرچه او نیک می داند روزهای من گذشته اند...» (سانت ۶-۵ و ۱۳۸)^{۱۰}
حافظ ۶/۳۶۶:

گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم کش^{۱۱}
تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم

ش (۲) — تأکید بر تمامیت عشق گاه منجر به بیان این مطلب می شود که این احساس پس از مرگ شاعر نیز ادامه خواهد یافت.

«بستر خاک، جز خاک نیست، که از آن اوست/ روح من، بهترین بخش هستی من، از آن توست.» (سانت ۸-۷ و ۷۴)
حافظ ۲/۲۳۳:

بگشای تربتم را بعد از وفاتم^{۱۲} و بنگر
کز آتش درونم دود از کفن^{۱۳} بر آید

ع (۱-۳) — گرچه هر دو شاعر اغلب از غم این عشق نالانند، لیکن لحظه های بارور عشق چنان روح آنان را سرشار از شادی می کند که هیچ پیروزی این جهانی را با آن توان مقایسه نیست. سانت ۲۵ بعد از مویه بر بی ثباتی پیروزیهای دنیوی، چنین خاتمه می یابد:

نیز به عهد وی برای وصل نیست. سانت ۳۴ چنین عهد شکسته‌ای را به کنایه توصیف می‌کند:

«چرا چنین روز زیبایی را وعده کردی / و مرا واداشتی بدون
ردایم سفر کنم / تا ابرهای فرومایه بر من در راهم پیشی گیرند / و
زیبایی ترا در خاکستری پوسیده خود ببوشانند؟» (بیت ۱-۴).
حافظ ۳ و ۱۶۸/۲:

به لایه گفت شبی میر مجلس تو شوم
شدم به رغبت خویش کمین غلام و نشد
پیام داد که خواهم نشست با رندان
بشد به رندی و دردی کشیم نام و نشد

م (۴) — نه تنها فراموشکاری محبوب، بلکه بی‌وفایی وی نیز
این دو شاعر را سخت می‌آزارد:

«آیا تو خواسته‌ای که نقش خاطر تو پلکهای سنگینم را / در
شبهای خسته بی‌خواب بدارد؟... چرا که چشم در راه توام و تو در
جای دیگر بیداری / از من دور و به دیگران بسیار نزدیک» (سانت
۱۳-۱۴ و ۱-۲ و ۶۱).
حافظ ۲ و ۱۵/۱۵:

خوابم بشداز دیده درین فکر جگر سوز
کاغوش که شد منزل آسایش خوابت^{۱۹}

این مایه‌ای مکرر در اشعار حافظ است و حداقل يك غزل یعنی
شماره ۶۷ کاملاً بر این پایه استوار است. در جای دیگر (حافظ:
۱۶۰/۳) شاعر ایرانی با استفاده از بازی زیبا و جالب توجه
واژه‌هایی که از حرم (به معنی منع شده، لمس ناکردنی) ریشه
گرفته‌اند به آراستن این مضمون می‌پردازد:
حافظ ۳/۱۶۰:

روا مدار خدایا که در حریم وصال
رقیب محرم و حرمان نصیب من باشد

ش+ع (۲) (ج) — سانت ۱۲۸ بر این مایه استوار است که
شاعر حتی به رقبای بی‌جان و بی‌روح خود رشک می‌برد:
«من به آن خرنک حسد می‌ورزم که به سرعت از جامی جهد / تا
به لطافت کف دست تو بوسه زند / و لبهای بیچاره من که باید
خرمن (لبهای تو) را درو کند / در گستاخی بیشه، شرمسار در کنار
تو ایستاده است» (بیت ۵-۸).
حافظ ۳/۲۲۹:

زلفش کشید^{۲۱} باد صبا چرخ سفله بین
کانجا مجال باد وزانم نمی‌دهد

ش+ع (۲) (د) — تصوّر دیگری که هر دو شاعر در آن اشتراك
نظر دارند این است که سهم معشوق در شعر ایشان کمتر از خود
آنان نیست.^{۲۲} شاعر با این نگرش هم از قدر خویش می‌کاهد و

هم بر شأن معشوق می‌افزاید:
«از آنچه سروده‌ام بر خود بیال / که ثمره عشق تو و زاده
توست» (سانت ۹-۱۰ و ۷۸).
حافظ ۴/۵۲:

تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرد^{۲۳}
خلق را ورد زبان مدحت و تحسین منست

م+ع (۱) — رایجترین مضمون سانت‌ها و غزلیات شکوه از
بی‌مهری محبوب است. اشعاری که مبتنی بر مضمون نجات و

حاشیه:

۹) شماره سانت‌ها بر اساس چاپ خشتی ۱۶۰۹ است؛ اشعار حافظ به نقل از
«حافظ قزوینی - غنی»، چاپ تهران، است.
۱۰) تمام سانت‌ها به صورت آزاد ترجمه شده است.
۱۱) در بعضی نسخ: گیر.
۱۲) در نسخه مورد استفاده مؤلف و بقیه نسخ: وفات.
۱۳) در بعضی نسخ: دهن.
۱۴) در بعضی نسخ: معشوقه.
۱۵) سانت‌های ۶۸، ۶۹ و ۸۴-۸۲ نیز این مضمون شعری رامی پروراندند.
۱۶) مضمون سانت ۹۹ دقیقاً همین است ولی بیت نمونه مؤلف با این مضمون
هماهنگی موضوعی ندارد. ابیات مناسب تری که در مورد مضمون فوق به خاطر
می‌رسد: حافظ ۴/۴۰۲، ۶/۳۹۹، ۷/۳۹۴، ۱/۴۳۳ و:

ای قصه بهشت ز کویت حکایتی
شرح جمال حور ز رویت روایتی
انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه‌ای
آب خضر ز نوش لیانت کنایتی
هر پاره از دل من و از غصه قصه‌ای
هر سطری از خصال تو و ز رحمت آیتی
کی عطرسای مجلس روحانیان شدی
گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی

۱۷) در بعضی نسخ: وفای عهد.
۱۸) در بعضی نسخ این بیت نیامده است. بیت مناسب تری که با مضمون فوق به
خاطر می‌رسد:

جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب
که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را

۱۹) در بعضی نسخ: منزل و مأوا که خوابت.
۲۰) این صنعت شعری به طریقی نظیر هماهنگی آواها در این اثر شکسپیر
است: برای مثال: سانت ۱۳، بیت ۱۴، «...let your son say so». - م.
۲۱) در بعضی نسخ: کشیده یا گشاده.
۲۲) سانت‌های ۳۸، ۷۶ و ۷۸ این مضمون را جلوه گر می‌سازند.
۲۳) در بعضی نسخ: سخن گفتن داد.

دیدار معشوق در آخرین دم - درست پیش از آنکه شاعر از ناکامی در عشق جان بیازد - باشد حقیقتاً نادر است.^{۲۴}

م+ع (۲) — هر دو شاعر با تأسف به این حقیقت معترفند که برای سر مهر آوردن محبوب چاره‌ای جز گدایی شفقتش ندارند (رک. ش+م (۱)). محبوب به مثابه موجودی کامل یا قائم به ذات تصویر می‌شود که بی‌نیاز از هر ستایش یا عشقی است. این کیفیت در زبان فارسی استغنا خوانده می‌شود. این کیفیت هم رفتار محبوب را دربر می‌گیرد و هم زیبایی فوق بشری او را: «پاسخ بده، ای الهه هنر^{۲۵}، آیا نخواهی گفت؟/ حقیقت همیشه به یک رنگ است، آن را نیازی به رنگ نیست/ زیبایی حقیقتی گسترده است، بی‌نیاز از مداد آرایش/ آری، بهترین، بهترین است حتی اگر پیرایه‌ای بر آن نبسته باشند/ چرا که او (مذکر) بی‌نیاز از ستایش است، آیا نمی‌شنوی؟» (سانت ۹-۵ و ۱۰۱).

حافظ ۳/۳:

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنیست
به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

ش+م (۱) — به دلیل برتری محبوب (رک. م+ع (۲)) شاعر تحفه‌ای برای پیشکش و نیز بهانه‌ای برای گفتگو که پاداش عشقش باشد، ندارد. او چاره‌ای جز گدایی محبت نمی‌بیند. این مضمون با بیان اخلاص و از خودگذشتگی شاعر در عشق ترکیب می‌شود و ترکیب آنها به بیان این نکته راه می‌برد که ستایش او از محبوب فقط به منظور خوشامدگویی نیست و از برای پاداشی انجام نگرفته است. در سانت ۲۶ شاعر از ابراز عشق رندانه خودداری کرده و برخلاف معمول خموشی را (حداقل موقتاً) به عنوان تنها راهی که شاید به جلب عنایت خاص معشوق بینجامد، برمی‌گزیند:

«آن زمان که کوکب هدایت/ بدرخشد و طالع بر روی من
لبخند زند/... آن زمان شاید جسارت آن یابم که آشکارا لاف
عشق تو زنم؛/ تا آن روز در جایی که تو را در نظر آیم، پدیدار
نخواهم شد» (بیت ۱۰-۹ و ۱۴-۱۳).

حافظ ۱۷۷/۳:

تو بندگی جو گدایان به شرط مزد مکن
که دوست^{۲۶} خود روش بنده پروری داند

ش+م (۴) — در شعر عاشقانه، همانند دورابطه ش+م (۲) و (۳) بسیار است و در این جا نیازی به شرح بیشتر نیست. اما در اشعار حافظ و شکسپیر مضمونی هست که به نظر می‌رسد در اشعار عاشقانه متعارف تقریباً جایی ندارد. در شعر این دو پیوسته به محبوب، گذر عمر و زوال زیباییش گوشزد می‌شود، همراه با این

اشاره ضمنی (که گاه نیز بی‌پرده از آن سخن می‌رود) که بنا بر این نباید دیدار عاشق را چندان به تعویق افکند.

«آینه‌ات ترا خواهد نمود که چگونه زیباییات زوال می‌گیرند/ صفحه ساعت تو را خواهد گفت که چگونه دقیق گرانها فنا می‌شوند» (سانت ۲-۱ و ۷۷).
حافظ ۴۰۷/۵:

گوشوار زر و لعل ارچه گران دارد گوش
دور خوبی گذران است، نصیحت بشنو^{۲۷}

این مقایسه کوتاه میان بارزترین نمونه‌های مضامین سانت‌های شکسپیر و غزلیات حافظ به روشنی نشان می‌دهد که وجوه مشترک اینها به عاشقانه بودن آنها ختم نمی‌شود. وجود تناظر نامتعارف میان عناصری چون معلوم نبودن جنسیت محبوب، هشدار شاعر بر زوال زیبایی وی و تمایل خود آزارانه شاعر به پذیرش ستم و جور محبوب نمی‌تواند اتفاقی باشد. از سویی دیگر نکته مهم و مشترک، وجود اغراق و تصنع و تکلف، و در نتیجه سرشار بودن اشعار این دو از صنایع بدیعی است. خصیصه مزبور این احتمال را تقویت می‌کند که هدف شاعر مبهورت کردن خواننده با مهارت خود در فن شاعری بوده است. با فرض این هدف می‌توان پنداشت که سایر اجزای شعر از قبیل مضمون آن نیز تابع فصاحت کلام و ابزار آن بوده‌اند. این احتمال، اعتقاد رایج مبنی بر عرفانی بودن مضامین اشعار حافظ و حدیث نفس بودن سانت‌های شکسپیر را مورد تردید قرار می‌دهد. نگارنده این نظرگاه را که آثار شعرای مزبور بر تجارب شخصی استوار نیست و جنبه تصنعی دارد، مطرح می‌کند. آنچه مضمون این اشعار تلقی شده است، در حقیقت ثمره تسلط بر عناصر مختلف یک عالم قرار دادی سخن است. این عالم در مورد هر دو شاعر به سنتی کهن باز می‌گردد و نیز احتمال دارد که این سنتها ریشه در خاستگاهی مشترک داشته باشند.

برای نگارنده، آثار شکسپیر و حافظ مطلبی را در مورد زندگی و یا شخصیت آنان روشن نمی‌کند - جز آنکه باید گفت هر دو هنرمندانی متعالی بوده‌اند.

حاشیه:

(۲۴) معهدا، رک. سانت ۱۰۷ و غزل حافظ: ۱۸۳.
(۲۵) Muse، هر یک از ۹ الهه نگهبان شعر و موسیقی و رقص و تاریخ و هنر در اساطیر یونان.
(۲۶) در بعضی نسخ: که خواجه.
(۲۷) در بعضی نسخ این بیت نیامده است.
[همه پانوشتها، جز پانوشتهایی که با حرف «م» (= مؤلف) مشخص شده از مترجم است].